



رضا علی دیوان بیگی

یادبودی از کرمان و بلوچستان

۲ - دالان بهشت

چون سواد شهر کرمان هنگام شب
پیدا نبود ، در فضای باغ از هوای روح بخش
و آسمان پر ستاره لذت بردم و مدتی بیدار
ماندم . اما صبح درمداخل شهر توی خیا بانی
خاک آلود از مشاهده بناهای خراب و
دیوار های شکسته ، همچنین وضع فلاکت
بار عابرین در کوچه های کثیف ، رؤیای
خوش شب گذشته زایل گردید. زنان روبرسته
درون چادرهای سفید چون اشباح از دینا
رفنگان آمد و شد می کردند .

باچنان اندیشه ملال انگیز سرخورده بملاقات والی ایالت رفقتم . در دارالایاله مقر بی رنگ و رو و کهنه ایشان هم باوضع داخل شهرچندان تفاوتی نداشت .

سردار معظم از دیدار من خوشحال گردید و چون چهره ام را گرفته دید پرسید :
- کسالت دارید ؟

- جواب دادم : خیر ، امروز وضع کرمان را بکلی برخلاف انتظار دیدم کسل شده ام .

- گفت : باین زودی ؟ بخیالات کرمان دالان بهشت است ؟ حالا چند روز بمان تو هم باین محیط انس می گیری ، کرمان با همه خرابیهای خالی از جاذبه نیست . سردار معظم که شخص نیک نهاد و بافضلی بود ، با محبوبه اش بانو (تاتیانا) پشت اداره ایالتی در حیاطی کوچک اما نوساز (که حشمت الدوله دیبا والی اسبق برای سکونت شخصی ساخته بود) بنحو دلخواه زندگی می کرد. پیش از ظهرها دو سه ساعت برای پذیرائی های لازم و انجام مهام امور اداری در دفتر حاضر می شد. حشرونشر خصوصی با رؤسای ادارات و اعیان شهر نداشت .

چون فوقاً او را توصیف نمودم بشخصی بافضل و کمال باید قدری توضیح دهم :

دراوان جوانی از بزرگترین مدرسه نظامی سن پترزبورگ فارغ التحصیل و در گارد سلطنتی تزار روس صاحب منصب شده بود. با اینحال وقتی بایران آمد سیاست پیشه گردید و ادب دوست . خیلی باذوق بود و بافواید ، اهل مطالعه . چندین هزار بیت از شعرای نامدار قدیم و جدید شعر از حفظ داشت و در هر مقام بمناسبتی بالحن شاعرانه می خواند . بزبانهای روسی ، فرانسه ، آلمانی و ترکی هم تسلط داشت ، انگلیسی را بعد فرا گرفت .

اخلاقاً خیلی پرحرارت ، تندخو و صریح - اللجه بود ، لیکن سخی الطبع و باگذشت . بدکسی را نمی خواست و نسبت بدوستان وفادار مهر می ورزید .

محبوبه او بانو تاتیانا که خانمی جذاب و تربیت یافته در روسیه سابق بود ، شوهر دیگر داشت ، هنوز رسماً بجهالة نکاح سردار در نیامده بود . این دوساله عاشق و معشوق بودند و بسا اینکه در تهران شب و روزشان آفرنگ بعمیش و نوش می گذشت ، در کرمان توی یک حیاط محصور خشک و خالی بسادگی زیست می کردند و خوش بودند...

همکاران باعنوان والی ایالت یکی رئیس قشون بود بنام سرهنکه محمدخان نخجوان ، که با سابقه خدمت در قزاقخانه از طرف لشکر جنوب مأمور تشکیلات تیب کرمان و بلوچستان شده بود ، صاحب منصبی بود بی سواد ، گندم گون و باریک اندام خوش ظاهر و بد باطن . با اینکه وظائف ژاندارمری را هم بعهده داشت برای حفظ امنیت در شهرستانها پسادگانی نداشت و سر بازانش را از سر بازخانه بخارج نمی فرستاد ، مگر برای اخاذی همیشه باخوانین و پولداران شهر دوره راه می انداخت ، آنهم برای استفاده از قمار بازی . با این تفصیل چندی بعد بدرجه سرتیپی مقرر گردید !
دویم پیشکاره الیه کرمان بود . این

شغل در تهران سر قفلی داشت . اشخاص سر - شناس برای این مأموریت تلاش و دوندگی می کردند . قبل از انتصاب سردار معظم به ایالت کرمان ، حاج شمس الدین خان فطن - الملك پیشکار شده بود . من او را از سفر مهاجرت می شناختم . مالیه مغشوش کرمان را یک اندازه منظم کرد . در دستگاه او حیف و میل محرمانه می شد . فطن الملك می خواست

یادبودی

از

کرمان و بلوچستان

حیثیت خود و اداره اش را ظاهراً حفظ کند. باوالی ایالت روابط حسنه داشت ، وظیفه مهم پیشکارمالیه وصول و ایصال مالیاتهای نقدی و جنسی علی الخصوص جمع آوری غلات بود که برای مصرف سکنه شهرها مرتب به خیابانها داده شود . ارزانی و فراوانی نان بستگی به اینموضوع داشت و مهمترین کار عام المنفعه اداری همین بود . لیکن اهل ولایت خوب و بدامران را ولودر خشکسالی نتیجه مراقبت یابی کفایتی والی وقت می دانستند .

یکی دیگر از رؤسای متعین مخاطب السلطان رئیس پست و تلگراف بود . او برسم قدیم ازوالی ایالت و فردرقد همقطاران باج سبیل می خواست ، که در راپورتهای کشف و رمز روزانه خود بمرکز ، از کار آنها تعریف کند والا تکذیب ! سردارمعلم چون درستکار بود و از مصادر امور تهران باک نداشت اهمیت به راپورتهای او نمی داد . بجز میرزا رضاخان فهیمی رئیس معارف که شخص تحصیل کرده و درست کاری بود . رؤسای دیگر ادارات دولتی چندان اسم ورسم نداشتند و باصطلاح جز قرطاس بازی کاری نمی کردند . آن زمان از اصلاحات نه خبری بود نه اثری . یکمدیر وظیفه شناس اگر بصرافت طبع و ابتکار خویش خدمت و

جدیتی در کارنشان می داد بحساب نمی آمد و چون رؤسای ولایات از مرکز زود عوض می شدند اقدامات مأمور سابق توسط مأمور لاحق بی نتیجه می ماند .

خوانین و ملاکین عمده کرمان دو گروه متمایز بودند یکی دارو - دسته سردارنصرت و فامیل اسفندیاری که هر چند روضه مف و پریشانی می رفتند بواسطه خویشاوندی با بعضی از خانواده های متنفذ در پایتخت و به انکای آنها می خواستند باز نفوذ خود را در کرمان حفظ کنند .

دوم طایفه ابراهیمی و منسوبان آنها که عموماً شیخی بودند و سرسپرده به (سرکار آقا) پدشوی شیخی ها . این گروه کاربارشان از اسفندیاریها بهتر بود .

غلامحسین خان عامری ملقب به سردار مجلل (داماد سردارنصرت) که در شهر کرمان منزل داشت و خانانش در بسم بود از جهت وسعت املاک و دم و دستگاه سرآمد دیگران بشمار می آمد .

خانواده اسفندیاری و طایفه ابراهیمی یعنی شیخیها توی شهر کرمان در محلات جداگانه سکونت داشتند و در امور محلی باطناً باهم رقابت و کشمکش می نمودند . هر دوی آنها باقنسول انگلیس که آن اوقات هنوز نفوذی داشت مرتبط بودند . نقش کنسولگری انگلستان را در آن میان اگر لازم باشد بعداً تشریح خواهم نمود .

خوبست اشارهای هم به کسب و کار اهالی و وضع اقتصادی کرمان در آن زمان کنم : اقتصاد کرمان بستگی داشت به داد و ستدقالی که این صنعت پیش از آن در کمال نفاست و اوج ترقی می بود ، ولی آنوقت بواسطه سهل انگاری ضایع و راکد شده بود . فقط یک شرکت خارجی معروف به کمپانی شرق به

ریاست شخص کارآمد و زرنگی بنام (وتلی) با تشکیلات منظم در بخشهای اطراف کارگاه های مرتب داشت و قالیهای يك اندازه، نه چندان ظریف با نقش و نگار مطلوب آمریکا و اروپا می یافت و صادر می نمود. از این راه زن و بچه روستائیان بی بضاعت مزد قلیلی می گرفتند و بمعاششان کمکی می شد.

محصولات کشاورزی و صادراتی کرمان آن موقع نیز پسته بود در حوالی رفسنجان و حنا در بم و نرماشیر. مالکان این دو شهرستان نسبتاً استفاده می کردند، و الا نظر بوضع خاص ارباب و رعیتی در دهات کرمان از کشت و کار چیزی عاید کشاورزان نمی گردید.

دادوستد و معاملات عمده محلی کالا متمرکز بود اول در شعبه بانک شاهنشاهی تحت ریاست يك انگلیسی و بعد در دو تجارتخانه معتبر زردشتی بنامهای کیانیان و جهانیان. از میان بازرگانان کرمانی تاجری سیاه چهره هم با اسم دیلمقانی اظهار وجود می نمود، دیگران را بیاد ندارم.

در کرمان نیز با وجود فقر و پریشانی چشمگیر، کشیدن افیون در تمام طبقات شیوع داشت، منتها برخلاف یزدهای فعال نه منباب تفنن بلکه از فرط بطالت و استیصال! مزیت آنها این بود که بهترین تریاک ایران در کرمان بعمل می آمد، لوازم تریاک کشی هم منجمله دسته حقه و افور ساخت آنجا (باچوپ کهورزرك) بیش از هر مصنوع دیگر طالب و خریدار داشت!

باتمام احوال می توان گفت کرمانیها عموماً مردمی بالذات آزادمنش هوشمند و هنردوست بودند و هستند. در برابر تجاوزات داخلی و خارجی و انواع بدبختی ها همیشه مقاومت منفی و سرسختی بخرج داده و با

تحمل شدايد و مظالم طاقت فرسا بردباری پیشه نهوده بالاخره دشمنان بدکردار را از میدان بدر کرده اند.

در این اواخر جمعی از همه صنف حزبی بنام (دمو کرات) تشکیل داده سعی بودند در جریان امور و مسائل میهنی دخالت و اعمال نفوذ نمایند لیکن کار این حزب چون کم کم آلوده به اغراض شخصی شد دوام پیدا نکرد.

نوجوانان کرمانی شوق زیاد بتحصیل دانش داشتند و دارند، ولی چند مدرسه نا مجهز دولتی و يك مدرسه انگلیسی گنجایش کلیه داوطلبان را نداشت. اغلب اطفال در مکتب خانه های سرگذر درس می خواندند.

انگلیسها بیمارستانی را اداره می کردند که مدیرش بنام (دکتر دارسن) معروفیت داشت. بهداشتی را با اصطلاح آن زمان صحیح کرمان منحصر بود به مریضخانه (نوریه) موقوفه مرحوم نورالله خان یکی از رجال معتبر طایفه شیخیه ...

خلاصه، آنچه فوقاً قلم انداز شد یا بشود ترسیم يك تصویر كوچك از دور نمای بزرگ کرمان آن زمان است که خواننده ناوارد همواره کلیاتی را در مد نظر داشته باشد. حالا جای آنست که به نقل قول از

کرمانیهای حق گزار بنویسم: انتخاب سردار معظم خراسانی (که قدر مسلم يك شخص بی طمع بود) برای فرمانروائی در کرمان اگرچه بقصد تبعید او از مرکز صورت گرفت، مقدمه يك دوره آسایش نسبی برای سکنه این ایالت شد. زیرا پس از استقرار مشروطیت در ایران یعنی بعد از فتح تهران، بیاری بختیارها و نفوذ این ایل در پایتخت، خوانین بختیاری سالهای متوالی بحکومت ولایات مرکزی و جنوبی ایران منصوب

هدف سردار معظم این نبود. بالاخره رکاشان به اوقات تلخی و فحش و ناپسندیده روانه تهران گردید ...

باری نگارنده پس از دید و بازدیدهای ضروری دوسه هفته در اطراف شهر گردش کردم. جز آبادی ماهان که راهش نسبتاً دور بود و از وسط اتلال شن می گذشت، جائی برای تفریح نیافتم. آنجا بنظرم همان دالان بهشت آمد که روز اول سردار معظم بطعنه گفت: کرمان با همه خرابیهایش بی جاذبه نیست.

هر دو روز یکبار آن راه دور را می پیمودم و می رفتم بزیارت تربت شاه نعمت الله ولی. توی صحن خلوتش، زیر سایه سروهای باشکوه و بالابند، کنار حوضی طویل که آب روانش روایت از چشمه کوثر می کرد، چند ساعت بیحرکت می نشستم و با راحت روح آستانه شاه عارفان را نظاره می کردم. زیارتگه ماهان، عجیب جائی است! آرسن راننده بازیگوش ارمنی هم در آنجا از خود بیخود لب به درو دیوار می سودا! ...

ادامه دارد



یادبودی از کرمان و بلوچستان

می شدند و ایالت دورافتاده کرمان برای هر نوع تاخت و تاز و تاراج جای مناسبی بود! دیگر وارد جزئیات نمی شوم.

هر چند پیشتر در عصر سلاطین قاجاریه هم این ایالت تیول شاهزادگان قجر و پیشکاران نشان شده بود که، درقبال قتل و غارت و فجایع اعمال وحشیانه آگاه حمدخان بنوبت آنجا می رفتند تا کرمانیها را بدوشند و روق برای آنها باقی نمی گذاشتند!

برای کاهش آن مظالم و تعدیات بود که گاه بگاه رجال فداکار و نامداری مانند میرزا آقاخان روحی با تبلیغ آزادیخواهی یا بدعتهای مذهبی مردم ستمدیده کرمان را بمقاومت منفی و قیام در مقابل زمامداران فاسد و جبار تحریک و تشویق می نمودند.

بهر تقدیر سبک و روش کار سردار معظم خراسانی در این مأموریت بکلی با سایر ولات فرق داشت. پاپوش دوزی برای اخذ جریمه و رشوه خواری نمی شد. او بی ریا می خواست رسوم نکوهیده پیشین را ملغی سازد اگر متنفذین محلی که خود دلال مظلمه بودند می گذاشتند! بهمین جهت نتوانست با مرآت السلطان معاوضت سازش نماید. زیرا این شخص میل داشت بشیوه حکومت عبدالحسین میرزای فرمانفرما در کرمانشاهان بگیرد و به بند راه اندازد، ولی